

ادامه از شماره ۸۹۷ صفحه ۹

۳. تأثیرات اجتماعی شعائر

دفع‌شَرّ کمونیست‌ها به‌وسیله هیئات عزاداری

حاج میرزااحمد کفایی در دوره‌های اخیر در خراسان رئیس بود و با تدبیر او دسته‌های عزاداری و هیئات مذهبی اوج گرفت. حاج میرزااحمد در مشهد حدود صد هیئت مذهبی تشکیل داد و شخصاً بر آنها نظارت می‌کرد و به‌وسیله آنها کمونیست‌ها را از مشهد بیرون کرد. از آقای واعظزاده خراسانی شنیدم: حاج میرزااحمد از حش مذهبی هیئات عزاداری مشهد بهره برد و کمونیست‌ها وقتی دیدند که مردم به عزاداری اهل‌بیت علیهم‌السلام اهتمام دارند، نتوانستند در مشهد بمانند و افکار خود را تبلیغ کنند.

نکته: ماجرای فوق، یادآور حکایت عجیب مرحوم آشتیانی است که جلوه‌ای دیگر از نقش اجتماعی شعائر و نیز حفظ کبان ایران اسلامی در برابر کمونیسم را به نمایش می‌گذارد. *حجّت‌الاسلام* والمسلمین حاج شیخ محمدشریف رازی در کتاب «آثار الحجة» بخش مربوط به زندگی‌نامه حکیم و دانشمند مشهور، مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۷۲، ۱۳۰۶ق) می‌نویسد:

مرحوم آشتیانی «خواب عجیبی دیده بودند در منزل مرحوم آیت‌الله حجت در حضور آیت‌الله العظمی بروجردی و آن مرحوم و آیت‌الله خوانساری و دیگران نقل کردند که بسیار مهم و عجیب بود و مرحوم آقای حجت فرمودند که باب علمی از این خواب برای من مفتوح شد. مرحوم میرزامهدی آشتیانی فرمودند که در موقع انقلاب دموکرات آذربایجان و فتنه پیشه‌وری، مشرف به مشهد می‌شدم. در نزدیکی سبزوار در ماشین حالم به هم خورد که همه اهل اتوبوس مضطرب و پریشان شدند. در آن حال دیدم که در عرفات هستم و می‌دیدم از آسمان انواری به زمین عرفات فرود می‌آید و مردم عرفات را دیدم که به یک طرف متوجهند.

گفتم: کجا می‌روید؟ گفتند: حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشریف آورده‌اند، اهل عرفات به خدمت آن‌حضرت مشرف می‌شوند. من هم آمدم دیدم، ۱۴ خیمه مجلل و باعظمت و نورانی برپاست و یک خیمه که از همه بزرگتر است، مورد توجه مردم است. گفتند: پیغمبر مکرّم خدا در این خیمه است. نزدیک شدم و اذن گرفتم و وارد شدم، سلام کردم، خواستم عرض حوائج کنم فرمودند: برو. در خیمه هشتمین نزد فرزندم حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام فوراً امتثال کرده، آمدم در آن خیمه حضرت رضا علیه‌السلام را دیدم نشسته است. سلام کردم و سه حاجت خود را که یکی از آنها شفای من از کسالت یرقان بود و دیگری نجات ایران و مسلمان‌ها از شرّ توده و حزب‌ها و حاجت شخصی دیگر. فرمودند: فلان حاجتت رواست و کسالتت، تقدیر چنین است که تازنده هستی با تو باشد و راجع به ایران و نجات از این فتن، بدانکه مادامی که ایرانی‌ها متوجه به زیارت قبور ما و مجالس ذکر و روضه برای مصائب ما هستند، ایمن از شرّ اشترانند و عن‌قرب حزبی‌های توده و دموکرات از بین خواهند رفت که یک‌مرتبه متنبّه شده و دیدم اهل ماشین همه گریان و برای من انقلاب و اضطرار دارند.

مرحوم آیت‌الله حجت فرمودند: من، اخبار «اَنَّ الله یتجلّی لأهل العرفات، را دیده بودم و معنای آن درست برایم روشن نبود. از این خواب فهمیدم خبر، درست و تجلی خدا تجلی اهل‌بیت و ائمه هدی علیهم‌السلام است. پس از مدتی مرحوم میرزا، معاودت به تهران [کرده] و در اثر همان کسالت یرقان و زردی و قند منزوی شده تا سال ۱۳۷۲ ق که مرحوم شد و جنازه از تهران حمل به قم و در مسجد لاسر به خاک سپرده شد...»^۱.

۴. کرامات و مکاشفات

۱-۴. احیای شعائر و عنایت امام زمان (ارواح‌فاده)

آقای حاج سیدحسین حائری مدظله‌العالی -اخوی‌زاده آسید محمد فشارکی مدظله‌العالی - مجتهد عالی‌مقام در کرمانشاه، عالم جلیل‌القدر و ملای حسابی و از نظر جهات معنوی هم، سطح بالا بود. در حدود سال ۱۳۳۵ قمری جهات دینی در جامعه رو به ضعف می‌رفت؛ چون رضاخان روی کار آمده بود. آسیدحسین حائری می‌گفت: من به‌دلیل اینکه جهات دینی ضعف پیدا کرده بود، تصمیم گرفتم بر شعائر دینی خیلی تأکید کنم و در عمل به آن اهتمام داشته باشم. در کرمانشاه روضه‌ای برپا کردم که از اوّل طلوع فجر تا دو بعد از ظهر ادامه داشت و در تمام این مدت، من سر پا بودم و از مردم پذیرایی می‌کردم و همه مردم شهر در روضه شرکت می‌کردند. در طول این‌مدّت، سی تا منبری منبر می‌رفتند. لذا هم از نظر مالی اداره‌کردن چنین مجلسی سنگین بود و هم از نظر بدنی، من در سختی بودم؛ چون در تمام این مدت سر پا می‌ایستادم و پذیرایی می‌کردم. با اینکه منزل بزرگ بود، اندرونی و بیرونی از جمعیت پر می‌شد و در کوچه‌ها اشخاص می‌ایستادند و منتظر می‌شدند تا مجلس از جمعیت خالی شود و این‌ها جایگزین شوند. کثرت جمعیت به این علت بود که آسیدحسین از علمای درجه اوّل کرمانشاه بود. مسافرین عراق هم محل ورودشان منزل آسیدحسین بود و آن‌ها گاهی یک ماه در آنجا می‌ماندند.

آسیدحسین می‌گفت: خلاصه مجلس سنگینی بود و دلم می‌خواست بدانم آیا این مجلس روضه مورد قبول هست یا نه؟ یک وقت سیدی به منزل ما آمد. نمی‌دانم



اهل رشت بود یا جای دیگر. پس از مدّتی یکی از علمای عراق به منزل ما آمد. وقتی آن سید را دید، گفت که این سید عجیبی است. او را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: آدم عجیبی است. این شخص از مرتاضین است و در یکی از محالّات نجف کاسبی دارد و هر چند وقت، مدّتی غایب می‌شود و هرچه این طرف و آن طرف، کر بلا، نجف، کاظمین و... دنبالش می‌گردند، پیدایش نمی‌کنند. پس از مدّتی - مثلاً سه‌ماه- معلوم می‌شود، در یکی از حجره‌های مسجد کوفه مخفی شده و موهای سر و صورتش بلند شده و مشغول ریاضت بوده است. خلاصه، چنین آدمی است، آدم معمولی نیست.

احتمال می‌دهم در نقل آقای حاج‌آقا رضا صدر یا نقل شخص دیگری که با واسطه از سیدحسین حائری نقل می‌کرد، این هم بود که سیدحسین می‌گفت من مواظب اعمال آن سید شدم که ببینم چه کار می‌کند. سیدحسین می‌بیند که او مطابق موازین شرعی عمل میکند. یک وقت سیدحسین از او می‌پرسد که می‌خواهم ببینم این روضه مورد قبول است یا خیر؟ اوّل او زیر بار نمی‌رفت که من اهل این مراسم؛ ولی سرانجام آن سید مجبور می‌شود که اعتراف کند، من دوازده سال ریاضت کشیده‌ام و کمتر از دوازده سال ریاضت، فایده مُعتابه ندارد و کسی که می‌خواهد به جایی برسد، باید این مقدار ریاضت بکشد. سیدحسین می‌گوید: شما سؤال کنید ببینید که این جلسه آیا مورد قبول حضرت حجّت‌السلام است یا نه؟ آن سید می‌گوید: یک اتاق به من بدهید که هیچ گرد و خاک نداشته باشد و حصیر باشد و ویژگی‌هایی برای آن ذکر می‌کند. من می‌خواهم عملیاتی را در آن انجام بدهم. آن اتاق را در اختیارش می‌گذارند. آن عمل را انجام می‌دهد. آن سید این کارها را نزدیک ماه محرم انجام داد. در نقل آقای صدر این‌طور است که این کار را موقعی که چادرهای محرم را می‌زدند، انجام داد؛ ولی به نظرم در عبقری الحسان گفته که چهارم - پنجم محرم این کار را انجام داده بود.

خلاصه، او این کار را انجام می‌دهد و می‌گوید که بله، مورد قبول است و خود حضرت حجّت‌السلام هم در روز نهم در مجلس شرکت می‌کنند. سیدحسین می‌گوید: خیر، الإحسان بالإنتمام. شما دقیق سؤال کنید در چه روزی و در چه ساعتی حضرت تشریف می‌آورد. در عبقری الحسان هم این مطلب هست. آن سید درباره نحوه سؤال‌کردن گفته بود که سه جور ارتباط وجود دارد: یک ارتباط با جنّ است که چون در سخنان جنّ دروغ و راست هست، لذا حرفشان قابل اعتماد نیست. یکی ارتباط با فرشتگان است؛ ولی چون فرشتگان مشغول عبادت‌اند، درست نیست که انسان مزاحم آن‌ها شود. ما در کشف واقعیات به علمای صالح اتصال پیدا می‌کنیم. بعد نام چند نفر را برد: امیرزا محمدتقی شیرازی مدظله‌العالی، حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، سیدعلی داماد و سیداسماعیل صدر. ما از ارواح اینها استمداد می‌کنیم و به‌وسیله

این علمای صالح، کشف واقعیات می‌کنیم. سیدحسین گفته بود: حالا که قرار است حضرت

تشریف بیاورند، دقیق وقت و خصوصیاتش را تعیین کنید.

آن سید پس از آن عمل می‌گوید: روز تاسوعا و علانیی در آن روز حاصل می‌شود: یکی اینکه در روز تاسوعا رسم این است که روضه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌خوانند؛ ولی آن روز استثناء در منزل شما همگی متوسل به حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام می‌شوند و آن روز روضه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نیست. این اولین علامت غیرعادی مدّتی - مثلاً سه‌ماه- معلوم می‌شود، در یکی از حجره‌های مسجد کوفه مخفی شده و موهای سر و صورتش بلند شده و مشغول ریاضت بوده است. جز منزل شما، آن هم در اوّل وقت. اوّل وقت منبر می‌رود نه آخر وقت و جای دیگر هم منبر نمی‌رود. سوم اینکه شما کنار فلان چاه که نزدیک منزل شماست، برای پذیرایی از اشخاص ایستاده‌اید. وقتی که حضرت تشریف می‌آورند، لرزه‌ای -به‌تعبیر وی، قشغریه‌ای- در بدن شما حاصل می‌شود و حضرت از آن بیرونی که منبری‌ها آنجا نشسته‌اند، وارد می‌شود با چند نفر از اصحاب تشریف می‌آورد و دیگر اینکه از همان راه ورودی خارج می‌شوند. سیدحسین می‌گوید: روز تاسوعا شد. معمولاً تا جمعیت کم‌کم بیایند، چایی می‌دهند و یک مسئله‌گو یا مداح بالای منبر می‌رود. ناگهان در زده شد و اشرف الواعظین آمد و گفت: سینه‌ام خسته بود. دیدم که اگر بخواهم امروز ادامه بدهم، عاشورا نمی‌توانم مجلس را اداره کنم. بنا گذاشتم امروز را استراحت کنم تا روز عاشورا بتوانم. گفتم که تیمنا و تبرکا اینجا بیایم و توشلی داشته باشم؛ لذا اوّل وقت آمدم. دو تا از موارد استثنایی که آن سید گفته بود. یکی خاتم بود؛ ولی اوّل آمد و دوم جای دیگر هم منبر نرود.

در اینجا واقع شد! اشرف الواعظین بالای منبر رفت. مدّتی بالای منبر سکوت کرد. بعد خطاب به حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام گفت: ای گمشده بیابان‌ها کجایی؟ این را با حال خیلی مخصوصی گفت و در جلسه انقلابی ایجاد شد. منبری بعدی آمد و همین حرف را دنبال کرد. منبری بعدی هم همین‌طور. منبری چهارم و... تا آخر همگی توسل به حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام پیدا کردند و کسی به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسّل نشد!

در آن ساعت مقرر دفعهٔ دیدم که حالت لرزه در من حاصل شد! متوجه شدم ببینم که آن سید کجا نشسته است؟ دیدم یک جاسر به زیر نشسته است. سراغش رفتم و گفتم: حضرت کجا تشریف دارند؟ - این را آقای صدر گفت - آن سید بدون بلندکردن سرش گفت: نزدیک منبر، چند نفر نشسته‌اند و کم‌رچین و لباس آنها شبیه به لباس کرده‌های آنجاست. یکی از آنها خود حضرت است! (منبر جایی بود آخر قسمت مردها و متضّل به زن‌ها که مردها یک طرف و زن‌ها یک طرف می‌نشستند و طوری بود که زن‌ها دیده نشوند.) سیدحسین گفت: من رفتم به طرف آن حضرت. به حضرت سلام کردم و گفتم: خیلی لطف و عنایت کردید و امثال اینها؛ ولی کُل صورت را نمی‌دیدم. گفتم: چایی بیاوریم؟ فرمودند: نه، صرف شده، نمی‌خواهد. شما بروید و جلو در از

حکایاتی تاریخی از شعائر و عزاداری

در بیان آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی

به‌کوشش: حجت‌الاسلام والمسلمین محمدصادق ابوالحسنی منذر

تاریخ شفاهی، گنجینه‌ای پربهاست که می‌توان از دریچه آن، شعائرمداری علما و حوزه‌های علمیه را به سینه تاریخ سپرد. نوشتار پی‌آمده، حاصل سال‌ها حشر و نشر با حضرت آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجانی و ضبط و استخراج خاطرات شعائری ایشان، از خلال سایر مباحث است. بخش قابل توجهی از محتوای این نوشتار، مربوط به سده اخیر حوزه‌های علمیه بوده و برآمده از متن تاریخ حوزه می‌باشد. مقاله حاضر، مجموعه‌ای از گزارش‌های ناب تاریخی است که عمده مطالب آن در مصاحبه مستقیم با آیت‌الله شبیری زنجانی به دست آمده و در روند تدوین کتاب جرعه‌ای از دریا استخراج شده است. بدین وسیله، لطف آقای شعبانی‌مفرد (از تدوین‌کنندگان کتاب جرعه‌ای از دریا) را سپاس می‌گوییم و نظر خوانندگان گرامی را به بخش دوم این مجموعه از ماجراهای جذاب و در عین حال مستند تاریخی جلب می‌کنیم. شایان ذکر است بخش اول در شماره ۸۹۷ هفته‌نامه افق حوزه به چاپ رسید.

اشخاص پذیرایی کنید. می‌گفت: ما برگشتیم. بعد برگشتم، دیدم کسی نیست. آن سید گفته بود که از همان راهی خارج می‌شوند که وارد شده بودند؛ ولی من متوجه نشده بودم. این را هم عبقری الحسان و هم آقای صدر نقل کرده بود.^۲

۴-۲. حضرت زهرا علیه‌السلام

و مکاشفه در مجلس روضه

دو مرتبه یا بیشتر از خانواده خود شنیدم: روز تاسوعا که منزل حاج‌آقا مصطفی برقی روضه بود، نوعاً زن‌ها دور منبر را احاطه می‌کردند. من هم جلو منبر بودم. حاج‌آقا محمد کوثری دستمالچی - که از دنیا رفته است - منبری بود. ناگهان دیدم که مجلس خلوت شد و هیچ‌کس نیست و فقط چند زن دور منبر هستند و گفتند که یکی از آنها حضرت زهرا علیه‌السلام است. قدری گذشت، آن حالت بر طرف شد. این قضیه حدود بیست سال پیش اتفاق افتاد.

مجلس روضه در منزل آقای برقی خیلی سابقه دارد. من اگر مقدرم باشم، در روضه آنجا شرکت می‌کنم و تبرک می‌جویم؛ حتی امسال با وجود پادرد در مجلس روضه آنجا شرکت کردم. برکت آن منزل دو علت داشت: یکی اینکه ۱۳۰ سال یا بیشتر در آنجا روضه‌خوانی شده است؛ یعنی قبل از زمان آسید عبدالله برقی، در آن مکان روضه‌خوانی میشد. آسید عبدالله تقریباً صدسال است که وفات کرده است. حدود سی‌سال در زمان خودش روضه‌خوانی شده است. احتمالاً قبل از او در زمان پدرش نیز در آنجا روضه‌خوانی برقرار بود.

در آن موقع معمولاً اخلاص بیشتر بود. امروزه نوعاً چشم و هم‌چشمی است و افراد به هم نگاه می‌کنند و جنبه مسابقه پیدا کرده است؛ ولی آن موقع چون غربت دین بود، لذا داعی قوی ایمانی می‌خواست که این شعائر را ترویج کنند. این انگیزه‌ها سبب برکت‌یافتن این مجلس روضه بود. علت دیگر این است که در طول این مدت، حتماً افرادی که مورد عنایت خدای متعال بودند، در آنجا وارد می‌شدند و در مجلس روضه آن خانه شرکت می‌کردند. روضه‌خوانی و توشل به معصومین علیهم‌السلام از عبادات مهم و موجب جلب عنایات الهی است. هم اولیای خدا در آن خانه رفت و آمد می‌کردند و هم روضه‌خوانی و عبادت خدا در آن مکان انجام می‌شد. اینها سبب مزید برکت آن منزل شده است.^۳ (مستان ۱۳۸۸ ش)

۳-۴. عطر عجیب تربت کر بلا

در تشییع میرزا ابوطالب زنجانی مدظله‌العالی

حاج‌آقا رضا زنجانی از علمای بسیار روشن و صاحب‌نظر در مسائل بود و زودباور نبود. زمانی در منزلش بودیم از حاج سیدسجاد زنجانی (پدر آسید احمد فهری)، درخواست کرد، دو قضیه‌ای را که خودش شاهدش بوده است، نقل کند. حاج سیدسجاد نقل کرد: حاج میرزا ابوطالب زنجانی - که در ۱۳۲۹ق در تهران وفات کرد - وصیت می‌کند که جنازه او را در مقبره شیخ بهایی در مشهد دفن کنند. وی در تهران از دنیا رفت و چون در آن موقع هوا گرم بود و انتقال پیکر از تهران به مشهد چندین روز طول می‌کشید و سبب فاسدشدن جنازه می‌شد، بین دامادهای حاج میرزا ابوطالب یعنی آقای حاج سیدمحمد زنجانی و حاج میرزامهدی میرزایی زنجانی درباره انجام‌دادن این کار اختلاف شد. مرحوم آقای حاج سیدمحمد اصرار داشت که چون وصیت است، باید به وصیت عمل بشود؛ ولی آقای حاج میرزامهدی مخالف بود و می‌گفت: اگر بخواهیم جنازه را به مشهد منتقل کنیم، فاسد می‌شود. مرحوم حاج سیدمحمد بااصرار گفت: حاج میرزا ابوطالب با این همه ثروت، تنها یک وصیت کرده است و آن هم درباره انتقال جنازه‌اش است و اگر این وصیت هم زمین بماند، خلاف انصاف است. سرانجام توافق شد که جنازه را به مشهد ببرند. موقعی که می‌خواستند

^[1] ادامه در صفحه ۱۰